

## ضرب المثل

تهیه و تنظیم: ایرج صامتی

### چه کسی اولین دسته گل را به آب داد؟

در سال‌های بسیار دور در یکی از روستاها، مرد بدقدم و بدشانسی زندگی می‌کرد که هر جا می‌رفت و به هر مراسم شادی که قدمی گذاشت، آن مجلس و محفل، تبدیل به عزا می‌شد. اتفاقاً در بعدازظهر یکی از روزها، عروسی پسرعموی آن مرد بدشانس بود که فامیل و اقوام از او خواهش کردند لطف کند و آن روز را در اطراف محل و خانه‌ای که عروسی در آن برگزار می‌شود، حضور نداشته باشد تا مراسم جشن‌شان، بدون هیچ حادثه‌ای و به‌خوبی و خوشی به پایان برسد.

آن مرد، خواهش فامیل و بستگان خود را پذیرفت و به باغی رفت که دور از آن روستا بود. از وسط باغ، نهر بزرگ و پرآبی می‌گذشت و از حیاط همان خانه‌ای عبور می‌کرد که در آن جشن عروسی برپا شده بود و مرد این را می‌دانست. مدت زیادی نگذشته بود که فکری به سر مرد بدقدم زد و با خودش گفت: «خوب است از همین دور با دادن هدیه‌ای، به عروس و داماد تبریک بگویم.» بعد، از جای خود بلند شد و در اطراف باغ، گشتی زد و دسته‌گلی چید و آن‌ها را به هم بست و در نهر آب انداخت تا میهمانان با گرفتن این دسته گل از آب، آن‌را به عروس و داماد بدهند و آنان را خوشحال کنند!

نزدیکی‌های شب بود و آن مرد با این تصور که مراسم عروسی تمام شده، به راه افتاد که زودتر به خانه‌اش برسد. هنوز چند قدمی تا خانه فاصله نداشت که دید از محل عروسی، صدای ناله و شیون به گوش می‌رسد و آن جشن شادی، تبدیل به عزا شده است. با تعجب پرسید: «چه شده؟!»

گفتند: «نمی‌دانیم چه کسی یک دسته گل را در نهر آب انداخته و باعث این بدبختی شده است چون بچه‌ی یکی از میهمانان که می‌خواست آن‌را از آب بگیرد، در آب افتاد و هیچ کس نتوانست به او کمک کند و خفه شد! حالا این مجلس جشن و عروسی به هم خورده و مجلس عزا شده است.»

از آن زمان به بعد، ضرب المثل «فلانی دسته گل به آب داد» بر سر زبان‌ها افتاد و در مورد کسانی که با کار و عمل ناشیانه و دور از ذهن و منطق، موجب دردسر و زحمت دیگران می‌شوند، مصداق پیدا کرد.

## ناگفته‌ها در مدارس

**اصول مهمی که دانش‌آموزان در مدرسه فراموش می‌گیرند:**

- «بیل گیتس»، رئیس «مایکروسافت» در یک سخنرانی در یکی از دبیرستان‌های آمریکا، خطاب به دانش‌آموزان گفت: «هفت اصل مهم که دانش‌آموزان در مدرسه فراموش می‌گیرند، به شرح زیر است:
- اصل اول:** در زندگی، همه چیز عادلانه نیست، بهتر است با این حقیقت کنار بیایید.
- اصل دوم:** دنیا برای عزت نفس شما اهمیتی قائل نیست. در این دنیا از شما انتظاری رود پیش از آن که نسبت به خودتان احساس خوبی داشته باشید. کار مثبتی انجام دهید.
- اصل سوم:** پس از فارغ‌التحصیل شدن از دبیرستان و استخدام، کسی به شما رقم فوق‌العاده زیادی پرداخت نخواهد کرد. برای رسیدن به مقام و مزایای آن، باید زحمت بکشید.
- اصل چهارم:** اگر فکری کنید آموزگارتان سخت‌گیر است، سخت در اشتباه‌اید. پس از استخدام‌شدن، متوجه خواهید شد که رئیس شما خیلی سخت‌گیرتر از آموزگارتان است چون امنیت شغلی آموزگارتان را ندارد.
- اصل پنجم:** آشنایی در رستوران‌ها، با غرور و شأن شما تضاد ندارد. پدربزرگ‌های ما برای این کار، اصطلاح دیگری داشتند؛ از نظر آنان، این کار «یک فرصت» بود.
- اصل ششم:** اگر در کارتان موفق نیستید، پدر و مادر خود را ملامت نکنید، از شکوه کردن دست بکشید و از اشتباهات‌تان درس بگیرید.
- اصل هفتم:** پیش از آن که شما متولد شوید، پدر و مادر شما هم جوانان پرشوری بودند و به قدری که اکنون به نظر شما می‌رسد، ملال‌آور نبودند.»

### بچه‌های عزیز!

شما می‌توانید از این به بعد هر مطلب قشنگ و ادبی یا داستانی که دوست دارید، مثل این دوست‌مومن برامون بنویسید و به آدرس پستی مجله (تهران، صندوق پستی ۸۸۶-۱۹۶۱۵) یا به ایمیل ([sarmady@shadkami.com](mailto:sarmady@shadkami.com)) بفرستید تا با عکس و اسم خودتون، چاپ بشه.

ندا عروضی

دانش‌آموز

## کودکانه

زندگی زیباست؛ با جملات زیباتر از گذشته، آن را زیباتر کنید. به اطرافیان‌تان محبت ورزید، دوست‌شان بدارید و به آنان بگویید دوست‌شان دارید. این کار فقط با یک لبخند امکان‌پذیر است و تو می‌توانی این‌گونه زیبا باشی و زیبا زندگی کنی چون با داشتن قلبی سرشار از مهر، امید و محبت، سیرتی زیبا پیدا می‌کنی و هر کس که سیرت زیبا دارد، صورتش هم زیبا و جاودانه می‌درخشد.

هرگاه عصبانی می‌شوی، فقط کافی‌ست چشمانت را روی هم بگذاری، آهنگ مورد علاقه‌ات را زمزمه کنی و هر زمان که احساس آرامش کردی، نفسی عمیق بکشی و بعد چشمانت را باز کنی و به اطرافیان‌ت لبخند بزنی و به کسی که تو را دلخور کرده، بگویی: «ناراحت نباش عزیزم! من دوستت دارم.»

